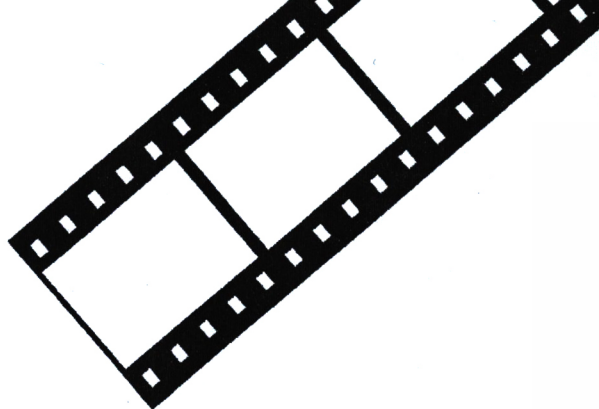


بلا تار، پس از پایان

ژاک وانسیر

ترجمه‌ی محمدرضا شیخی





فهرست

مقدمه‌ی مترجم / ۷

سینمای بلا تار / ۹

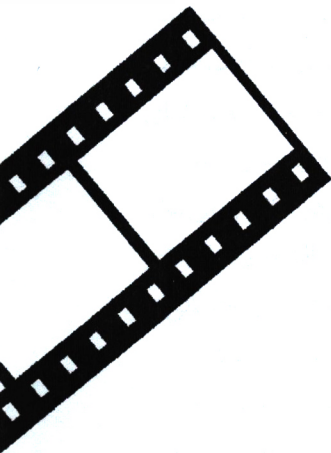
داستان‌های خانوادگی / ۱۹

امپراتوری بازان / ۳۵

شیادان و ابلهان و دیوانگان / ۴۷

دایره‌ی بسته‌ی باز / ۷۱

دربارهی زندگی و آثار بلا تار / ۹۱



شبی در کنار خانواده؛ بر صفحه‌ی تلویزیون، کسی دارد فهرست‌وار نسخه‌ی رسمی تاریخ بشریت را مرور می‌کند. می‌گویند عصر انسان‌های اولیه، عصر فتودالیته و نظام سرمایه‌داری را از سر گذرانده‌ایم؛ فردا روزی هم کمونیسم از راه خواهد رسید. در چنین روزهایی سوسیالیسم دارد مسیر آن‌را باز می‌کند و به همین خاطر باید با رقیب آن که نظام سرمایه‌داری باشد، سخت پیکار کرد.

زمانه‌ی رسمی در مجارستان پایان سال‌های ۱۹۷۰ این‌گونه است: زمانه‌ای خطی، با مراحل و وظایف کاملاً تعریف شده. پدر خانواده در مردم پیش ساخته معنای این حرف‌ها را برای پسرش بازگو می‌کند؛ البته نمی‌گویند عقیده‌ی خودش درباره‌ی این حرف‌ها چیست. اما تماشاگر از یک چیز مطمئن است: این الگوی زمانی نه معیاری برای رفتارهای اوست و نه معیاری برای ادامه‌ی روایت. در واقع در دقایق نخست فیلم، او را دیده‌ایم که به‌رغم شیون و زاری همسرش، خانواده را ترک می‌کند، بی‌آن‌که بگوید معنای این کارش چیست. ظواهر امر این‌گونه نشان می‌دهد که حالا یا برگشته یا هنوز نرفته. روند کارهایش هم با نظم رسمی حاکم و وظایف تعریف شده فاصله‌ای آشکار دارد. در سکانس قبل، او را دیده‌ایم که روی صندلی چرخان نشسته و همراه با همکارانش در پست نگهبانی یک نیروگاه برق، بداهه‌پردازانه دارد فوتبال بازی می‌کند. در سکانس بعد، او را خواهیم دید که

زن و فرزند را جلوی ورودی استخری در سایه‌ی دودکش‌های کارخانه به حال خود رها می‌کند تا با دوستی صحبت کند که می‌گوید حالا که دیگر نمی‌شود ابرهای آسمان را از دود کارخانه‌ها تشخیص داد، باید گذاشت و رفت.

زنش نیز در زیر سشوار آرایشگاه، با یادی از ساعت‌ها رقص پُرشور در روزهای خوش جوانی، اندوهناک می‌گوید: «دوره‌ی ما دیگه گذشته.» سکانس بعد شاهدی است بر این ادعا، آن‌جا که شوهر در یکی از همین نوشگاه‌ها، زن را با پیمان‌های در دست تنها می‌گذارد تا زنی دیگر را به رقص دعوت کند یا با مردانی دیگر، ترانه‌های نوستالژیک را همخوانی کند و از گل‌های خشکیده‌ی جشن بگوید و از برگ‌های خزان رفته بر باد. پس از آن است که فیلم ما را به جایی پیش از سکانس آغازین می‌برد و خبر رفتن شوهر و علت آن‌را می‌گوید: امکان درآمد بیش‌تر با کارکردن در خارج از کشور؛ شاید بشود بعد از یک سال ماشینی چیزی خرید؛ بعد از دو سال، خانه‌ای خرید. فایده‌ای هم ندارد که زن در مخالفت با این رؤیاهای حاکی از مصرف‌گرایی، خوشی روزهای باهم بودن را پیش بکشد: می‌دانیم که مرد خواهد رفت، همان‌طور که قبلاً شاهدش بوده‌ایم. خود ما هم لازم نیست باور کنیم که قرار است این جدایی برگشت‌ناپذیر باشد. به‌جای کلوزآپ اشک‌هایی که از چشمان زن رها شده به حال خود جاری است، لانگ‌شات از یک مغازه جایگزین می‌شود، جایی که زوج بار دیگر به‌هم پیوسته، حالا سرگرم خرید یک ماشین لباسشویی هجده برنامه‌ای هستند. و در نمای پایانی، آن‌ها را در حالی خواهیم دید که سوار بر کامیون در کنار نخستین نشانه‌ی بالندگی خود لمیده‌اند.

مردم پیش‌ساخته سومین فیلم بلا تار است که در سال ۱۹۸۱ در مجارستان سوسیالیستی ساخته شد. روند داستان به گونه‌ای است که آشکارا روایتگر فاصله‌ای است که بین برنامه‌ریزی رسمی حاکم - مبنی بر تولید و نحوه‌ی رفتار - با واقعیت زمانه‌ی زیسته‌شده، انتظارات، مطالبات و سرخوردگی‌های مردان و زنان نسل جدید وجود دارد. تنش موجود بین این زمان‌مندی‌ها، صرفاً نشان‌دهنده‌ی فاصله‌ای نیست